

چهارشنبه ۱۴۰۰/۱۱/۶

جلسه ۷۶۰

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام

يوم الدين

اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه في هذه الساعة وفي كلّ ساعة

وليّا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة

التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك منى سلام الله أبدا ما بقيت

وبقى الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منّي لزيارتكم، السلام على الحسين وعلى عليّ بن الحسين

وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن

يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل

مروان إلى يوم القيامة.

السلام عليك ايتها الصديقة الشهيدة فاطمة الزهرا و لعنة الله على اعدائها و قاتليها و غاصبي

حقها و من أحب غاصبي حقها.

[خلاصه درس:]

۱- اخذ علم به حکم در موضوع شخص حکم

۲- کلام اقای صدر در امکان اخذ علم به جعل در فعلیت مجعول.

۳- بیان مرحوم محقق عراقی در امکان اخذ علم به حکم در موضوع شخص حکم با يك

جعل.

۴- توضیح حصه توامه در کلام مرحوم اقاضیا.

۵- بیان مرحوم محقق نائینی در امکان اخذ علم به حکم در موضوع شخص حکم به متمم

جعل

۶- توضیح انواع تقابل.

۷- ایراد آقای خوئی بر بیان آقای نائینی به متمم جعل.

۸- اشکال آقای صدر بر آقای خوئی در اخذ قابلیت نوعی در تقابل ملکه و عدم ملکه نه

قابلیت شخصی]

کلام در این بود که اخذ علم به حکم در موضوع شخص حکم، ممکن است عقلا یا ممکن

نیست؟

آقای صدر فرمود شارع می تواند علم به جعل را در موضوع فعلیت مجعول اخذ کند.

ما عرض کردیم یا شما بین جعل و مجعول ملازمه نمی بینید به این معنا که ممکن است یک

قیدی در مجعول دخیل باشد ولی در جعل دخیل نباشد مثل مبنای مرحوم آخوند ره. اگر اینطور

باشد اشکال ندارد و این را آقای خوئی ره و دیگران هم منکر نیستند و الا اگر منکر باشد معلوم می

شود که اصلا اصول بلد نیست. اما اگر شما از آنهایی باشید که در فعلیت مجعول بگویید ممکن

است شارع، حاکم، قیدی را اخذ کند که آن قید در جعل دخیل نباشد؛ این اشکال ندارد عقلا و

محظور ثبوتی ندارد. اگر نشود و ملازمه باشد، اخذ علم به جعل در موضوع فعلیت مجعول، لبتش بر

می گردد به اخذ علم به جعل در موضوع جعل و اخذ علم به جعل در موضوع جعل، عقلا محال

است. لذا این اشکالی که شما به آقای خوئی ره کردید و راهی که به آقای خوئی ارائه دادید ناتمام

است و مرحوم آقای خوئی ره خوب جواب شما را داده و نمی دانم چرا شما قانع نشدید و این که

این جعل به نحو قضیه حقیقه کلیه است و کاری ندارد، ظاهراً ربطی به مبنای آقای خوئی ندارد و آنطور که از کلمات شما متوجه شدم، شما هم مبنای آخوند ره را نپذیرفتید.

مرحوم آقا ضیاء عراقی ره یک راه حل دومی ارائه داده که شارع می تواند علم به حکم را در موضوع حکم جعل کند به این معنا که حکم را می برد روی حصه‌ی توأمة. مکلف ها دو قسم هستند. یک حصه‌شان توأم با علم به جعل هستند و یک حصه‌شان مغایر هستند. حکم را می برد روی حصه‌ی توأمة - نه روی عنوان حصه‌ی توأمة که بفرماید من حکم را جعل کردم برای حصه‌ی توأمة‌ی با علم از مکلفین، نه، این در واقع همان اشکالی که دور است و خلف است اینجا می آید - یعنی برای واقع حصه‌ی توأمة.

واقع حصه‌ی توأمة که آقا ضیاء می فرماید به عقل قاصر اینطور می فهمم - و اگر غیر از این هم باشد، صد در صد اشتباه است - که تمام اینهایی که عالم به حکم هستند، همه شان زیر ۴۰ سال هستند. شارع می فرماید من حکم را برای مکلف زیر ۴۰ سال جعل کردم. عنوان حصه‌ی توأمة نیست. عنوان علم نیست. عنوان ملازم زیر ۴۰ سال است. یا مثلاً شما می خواهی حکم را برای عالم به حکم جعل کنی و این عقلاً محال است، نگاه می کنی می بینی عالم به حکم در این جمعیت، زید و عمرو هستند. می گوید خب حکم را برای زید و عمرو جعل می کنم.

این فرمایش آقا ضیاء درست نیست چون تارة حکم به نحو قضیه خارجی جعل می شود؛ این خوب است. نگاه می کند که عالم به حکم، زید و عمرو هستند. نگاه می کند می بیند عالم به حکم در این جمعیت، افراد زیر ۴۰ سال هستند. اینجا حکم را برای افراد زیر ۴۰ سال جعل می کند. اما اگر شارع می خواهد حکم را به نحو قضیه حقیقه جعل کند، چه موضوعی را اخذ کند که به نحو قضیه حقیقه، هر وقت در خارج محقق شود، ملازم باشد با علم به حکم. شما می فرماید عنوان حصه‌ی توأمة را که نمی تواند. علم به حکم را هم که نمی تواند. چه عنوانی را اخذ کند که این عنوان، ملازم باشد خارجاً با علم به حکم؟ حرفش را می شود زد. می گوید حکم را جعل می کنم برای کسانی واقعاً توأم هستند. ولی این خارجاً از کجا پیدا می شود؟ این انیاب اغوال است چون

حکم به نحو قضیه حقیقه جعل می شود. بله اگر حکم به نحو قضیه خارجیّه جعل می شود و برای یک عده ی محدودی بود، آنها را می شد جدا کرد. ولی وقتی حکم به نحو قضیه حقیقه جعل می شود، حیث ما تحقق الموضوع، حکم هم هست، چطور شما می توانید عنوانی پیدا کنید عنوان حصّتی توأمة نباشد بلکه واقع حصّتی توأمة باشد؟! این عقلا ممکن است و لکن خارجا علم داریم که چنین عنوانی وجود ندارد. لذا این جواب مرحوم آقا ضیاء، یک جواب لب تاقچه ای است.

س: لغویت را ایشان چطور جواب داد؟

ج: از محذور لغویت جواب نداد. از محذور عدم امکان فعلیت جواب داد. لغویت با همین دفع می شود چون همین باعث می شود که او علم پیدا کند. می گوید آنهایی که زیر ۴۰ سال هستند، نماز برایشان واجب است مثلا.

راه سومی مرحوم آقای نائینی ره ارائه داده.

راهی که آقای صدر و آقا ضیاء ارائه دادند، می خواستند با یک جعل، مشکل را حل کنند. مرحوم میرزای نائینی ره می خواهد با دو تا جعل مشکل را حل کند. در جعل اول، حکم را جعل می فرماید مهملاً. جعل دوم را یا مطلق جعل می کند و یا مقید جعل می کند.

توضیح فرمایش آقای نائینی مبتنی بر دو یا سه مقدمه است:

مقدمه اولی این است که تقابل بین اطلاق و تقييد، تقابل بین ملکه و عدم ملکه است. تقابل چهار قسم است؛ یکی تقابل تناقض یعنی سلب و ایجاب. یکی تقابل تضاد. یکی تقابل ملکه و عدم ملکه. یکی هم تقابل متضایفین.

دوتا مفهوم ممکن است مترادفین باشند و ممکن است متخالفین باشند و ممکن است متقابلین باشند. دوتا مفهوم متخالف یعنی دوتا مفهومی که ممکن است در یک مصداق جمع بشوند مثل سیاهی و شیرینی که در خرما جمع می شوند. خرما هم شیرین است و هم سیاه است. دوتا مفهوم متقابل یعنی دوتا مفهومی که هیچ وقت در یک مصداق با هم جمع نمی شوند. دوتا مفهوم متقابل،

یک وقت متضاد هستند و یک وقت سلب و ایجاب هستند و یک وقت ملکه و عدم ملکه هستند و یک وقت متضایفین هستند.

سلب و ایجاب مثل مفهوم بصر و مفهوم عدم البصر. این دو مفهوم سلب و ایجاب هستند و در یک جا جمع نمی شوند. نمی شود شیئی را پیدا کرد که هم بصر داشته باشد و هم عدم بصر. نمی شود یک شیئی هم پیدا کنید که نه بصر داشته باشد و نه عدم البصر. در تقابل سلب و ایجاب، هم اجتماعشان محال است و هم ارتفاعشان. اعمی بر سنگ صدق نمی کند ولی عدم البصر صدق می کند. لا بصر و عدم البصر بر حجر منطبق می شود ولی اعمی منطبق نمی شود.

تقابل ملکه و عدم ملکه، جمعشان محال است ولی ارتفاعشان در جایی که قابلیت دارد محال است. اما جایی که قابلیت ندارد محال نیست. مثلاً اعمی و بصر، شما نمی توانید شیئی پیدا کنید که بر او هم اعمی صدق کند و هم بصیر. ولی یک شیئی که قابلیت ملکه یعنی بصر ندارد، هم اعمی از او نفی می شود و هم بصر.

تقابل تضاد، تقابل امران وجودیان است که این دو تا امر وجودی قابل انطباق بر شیء واحد نیست. حالا ممکن است ارتفاعشان ممکن باشد در آنجایی که ضدین لهما ثالث باشند و ممکن است ارتفاعشان ممکن نباشد در آنجایی که ضدین لهما ثالث نیست. اینطور نیست که هر جایی که دو تا مفهوم پیدا کردید که اجتماعشان محال بود و ارتفاعشان محال بود، فکر کنید این ها سلب و ایجاب هستند. سلب و ایجاب دو تا ویژگی دارد؛ ۱- یکی وجودی و یکی عدمی است. ۲- اجتماعش و ارتفاعش محال است. اما ممکن است در یک جایی دو مفهوم وجودی باشند در عین حال اجتماعش و ارتفاعش محال باشد مثل حرکت و سکون. متحرک و متوقف، امرین وجودیین هستند و ارتفاعشان و اجتماعشان محال است. تقابل تضاد، ویژگیش این است که امران وجودیان لا یجتمعان فی محل واحد. ولی قد یرتفعان و قد لا یرتفعان.

تقابل تضایف هم دو تا امر وجودی هستند. فرقی با تضاد است این است که دو تا امر متضاد، تصور هر مفهومی ربطی به تصور مفهوم دیگر ندارد. اصلاً ممکن است یک کسی نداند که رنگ

یشمی هم هست. ولی رنگ سفید یا رنگ قرمز را تصور می کند. ولی در متضایفین اینطور نیست. متضایفین مفهومان وجودیان يتوقف تصور احدهما علی تصور الآخر و یلازم وجود احدهما وجود الآخر. مثل أبوت و بنوت. نمی شود یک شخصی از یک جهت هم ابن باشد و هم آب باشد. نمی شود شما تصور کنید مفهوم آب را بدون این که مفهوم ابن را تصور کنید. در خارج ممکن نیست که ابن موجود بشود بدون آب.

تقابل اطلاق و تقييد به نظر مرحوم نائینی ره، تقابل ملکه و عدم ملکه است. یعنی هر جایی که قابلیت باشد و آن وصف باشد، می شود ملکه مثل بصر. انسان قابلیت دارد و اگر بصر هم داشت می شود ملکه. عدم این می شود عدم ملکه. اطلاق یعنی عدم اخذ قید در جایی که قابلیت اخذ قید باشد. اما جایی که قابلیت نیست، اطلاق صدق نمی کند.

چون اخذ علم به حکم در موضوع حکم محال است و اخذ جهل به حکم در موضوع حکم محال است، عدم الاخذش هم اطلاق نمی شود چون اطلاق، عدم الاخذ فیما یکون قابلاً للتقييد است. علم را نمی شود اخذ کرد. یا ایها الذین آمنوا اقيموا الصلوة، نسبت به عالم اطلاق دارد؟ نه. مقید است؟ نه.

مقدمه ثالثه این است که شارع، یک وقت هست غرضش در تقييد است. غرضش این است که حکم را جعل کند فقط برای عالمین به جعل حکم. یک وقت هست غرضش مطلق است. می خواهد حکم را جعل کند برای عالم و غیر عالم. خب اینجا چه کار کند؟ با یک جعل که نمی شود چون استحاله دارد. لذا دوتا جعل می آورد. یک جعل اول می آورد به نحو مهمل. یا الذین آمنوا اجهروا فی صلاتکم. یک جعل دیگر می آورد یا ایها الذین آمنوا اجهروا فی صلاتکم اذا كنتم عالمین بالجعل الاول المهمل.

نگویید اگر این شخص جهر نخواند دوتا عقاب دارد چون دوتا جعل دارد. می فرماید نه، دوتا جعل در صورتی دوتا عقاب دارد که ناشی از دوتا غرض باشد. ولی این دوتا جعل، ناشی از یک غرض است. مثل این می ماند که می گوید من شما را دوبار مهمان کردم چون یادت هست

آن روز که آمدی خانه ما، چایی و شیرینی و دسر آوردم. بعد هم سفره پهن کردم و غذا آوردم. این شد دوتا. مهمان می گوید «این یک مهمانی است ولی دوتا بخش دارد. یکی پذیرایی قبل از غذا و یکی هم غذا». این دوتا جعل چون منشأش یک غرض است و دوتا غرض نیست، روی این جهت یک عقاب و یک ثواب دارد زیرا آن جعل اول از روی ناچاری است. به جعل دوم یا مطلق می شود و یا مقید می شود. این جعل دوم، تابع غرضش است. یک وقت هست غرضش در مطلق است و یک وقت غرضش در مقید است. یعنی کأن جعل اول مثل امر غیری است. آن را جعل می کنند تا بتواند برسد. جعل اول ملاک ندارد و جعل دوم ملاک ندارد، ولی هر دوتا با هم جمع می شوند و یک ملاک دارند و در حکم یک جعل هستند.

با این سه تا مقدمه مرحوم آقای نائینی مطلب را تمام می کند. لذا می فرماید اخذ علم به حکم در موضوع حکم ممکن است و لکن به دو جعل. اسمش را هم گذاشته متمم جعل. اسمش با خودش است یعنی می خواهد جعل اول را متمم کند و جعل دوم، استقلالی ندارد و ضمیمه به جعل اول است.

آقای خوئی ره به این فرمایش مرحوم آقای نائینی ره دوتا اشکال می کند. اشکال اول این است که شما که می فرمایید اطلاق؛ یعنی عدم قید در جایی که قابلیت قید باشد و عدم ملکه در جایی که قابلیت ملکه باشد، مقصود از این قابلیت، قابلیت شخصی است یا قابلیت نوعی؟ یک قابلیت شخصی داریم یعنی در خصوص همین قید و در خصوص همین وصف است. یک قابلیت نوعیه داریم یعنی قابلیت تقیید دارد، حالا این وصف نشد، اوصاف دیگر. آقای خوئی ره می فرماید ما در تقابل ملکه و عدم ملکه، قابلیت نوعی را شرط می دانیم. مقصود از قابلیت شخصی این است که خصوص قابلیت همین وصف و همین قید. مثلاً در ما نحن فیه خصوص قابلیت تقیید همین علم به حکم. می فرماید ما این را معتبر نمی دانیم. سرش این است که اگر بگوییم الانسان جاهل بکنه ذات الله سبحانه و تعالی، قطعاً درست است و حال آن که اگر قابلیت شخصی مقصود باشد باید بگوییم این جمله غلط است چون محال است که انسان علم پیدا کند به کنه ذات

اقدس حق. خب اگر شما گفتید در اطلاق و تقييد، قابليت در خصوص آن مورد لازم است، بايد بگويم «الانسان جاهل بكنه ذات الله» محال است و حال آن كه قطعا درست است. قابليت نوعيه يعنى انسان قابليت دارد علم پيدا كند به بعضى از اشياء. انساني كه قابليت دارد به بعضى از اشياء علم پيدا كند اگر يك جايى علم پيدا نكرد، مى گويم جاهل است. جعل، قابليت دارد به بعضى از قيود مقيد بشود ولو به خصوص قيد علم نمى تواند مقيد بشود. پس اگر يك جايى مقيد نشد مى گويم مطلق است ولو در خصوص آن قيد، قابليت تقييد نباشد.

اشكال دومى كه آقاى خوئى ره كرده اين است كه فرموده شما مى گويد جعل اول نه مطلق است و نه مقيد است بلكه مهمل است. اهمال در مقام ثبوت ممكن نيست چون يا قيد را شارع اخذ كرده و يا اخذ نكرده. اگر اخذ كرده مى شود مقيد و اگر اخذ نكرده مى شود مطلق. اهمال در مقام ثبوت محال است.

يك جمله هم مرحوم استاد ره اضافه مى كرد. اين كه مى فرماييد يا ايها الذين آمنوا اقيموا الصلوة، عالم را شامل مى شود؟ نه. جاهل را شامل مى شود؟ نه. پس اين اصلا موضوع ندارد! مهمل اين است كه يك موضوعى هست و معلوم نيست چيست؟ ولى اينجا اصلا موضوع ندارد چون موضوع يا عالم است و جاهل است و تقييد به عالم و تقييد به جاهل كه محال است. پس چه كسى است؟

س: اين كه همان اشكال آقاى خوئى است.

ج: اين اشكال آقاى خوئى نيست. اشكال آقاى خوئى اين است كه اهمال در مقام ثبوت معقول نيست. يا مولى قيدى را اخذ كرده و يا اخذ نكرده. اشكال ايشان اين نيست كه اهمال در مقام ثبوت محال است. ايشان مى فرمايد در ما نحن فيه اصلا يقين داريم كه موضوع ندارد.

آقاى صدر به اشكال اول آقاى خوئى اشكال كرده. اشكال اول آقاى خوئى اين بود كه در ملكه و عدم ملكه، درست است كه قابليت معتبر است ولى قابليت شخصى مراد نيست. قابليت كلي و نوعى مراد است. ايشان اشكال كرده كه آقاى خوئى! شما دو تا مطلب را با هم خلط كرديد. يك

وقت هست نزاع در اصلاح فلسفی است. تقابل ملکه و عدم ملکه، تقابل سلب و ایجاب، تقابل تضایف، تقابل تضاد، اینها اصطلاح هستند. یک کسی اگر بگوید اَبوت و بنوت، تقابلهش تقابل سلب و ایجاب است چون این یک اصطلاح است. تا حالا مناطقه و فلاسفه اسم این تقابل را گذاشته اند تضایف. یک مقداری هم نوبت جهله برسد. تا حالا کتب معتبر مستند اساتید وارسته در حوزه بوده. حالا هم یک مقدار جهله باشد. این ها اصطلاح است. وقتی در اصطلاح شد، ممکن است شما آقای خوئی! بفرمایید مقصود این آقایون از قابلیت، قابلیت نوعی است نه قابلیت شخصی. این جا دارد و ممکن است نقض هم بشود به الانسان جاهل بکنه ذاته سبحانه و تعالی با این که علم به او محال است. ولی یک وقت هست بحث از حقیقت است. ما می خواهیم بگوییم اطلاق دارد؛ یعنی این فرد را هم شامل می شود و واجد وصف را هم شامل می شود و فاقد وصف را هم شامل می شود. دیگر معنا ندارد که شما بفرمایید قابلیت نوعیه معتبر است نه قابلیت شخصیه.

این اشکال آقای صدر وارد نیست

و للكلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین